

رجعت

استاد اوجی شیرازی

رجب ۱۴۴۵

جلسه دوم: _ سرفصل‌های مباحث مهدویت (در شش موضوع)

_ رجعت چیست؟

_ اهمیت اعتقاد به رجعت

_ معنای کرّه و ایاب

_ چرا علما در طول تاریخ، کم از رجعت گفته و نوشته‌اند؟ (پنج دلیل)

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّجیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِشُعَاعِ انوار المحبّة العلویّه و جعلنا من المتمسّكين بالولاية المرتضویّه الَّذِي فرضَ اللهُ مَوَدَّتَهُ
على العربیّة و العجمیّة ثم الصّلاة و السّلام على مُبلِّغ الرّسالات الالهیّة سیّدنا و نبینا ابی القاسم المصطفی محمد صلی الله
علیه و آله القرشیّ سیما اولّهم مولانا امیرالمومنین و آخرهم بقیة الله فی الارضین و لعنة الله على اعدائهم اجمعین.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه الساعه و فی کلّ ساعه، ولیّاً و حافظاً و قائداً و
ناصرّاً و دليلاً و عیناً حتی تُسکنه ارضک طوعاً و تُمتّعه فیها طویلاً.

یا صاحب الزمان!

عصر هر جمعه‌ی دلگیر، تو را می‌خواند/ هر نفس، کوچهی تقدیر، تو را می‌خواند/ عالمی منتظر جلوه‌ی مولایی
توست/ دم به دم قبضه‌ی شمشیر تو را می‌خواند/ آئین الطالبُ بذُحُولِ الْأَنْبِیَاءِ وَ اَبْنَاءِ الْأَنْبِیَاءِ اَیْنِ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ
بِکَرْبَلَاءِ/ مادری پشت درِ خانه صدایت می‌زد/ مادری خسته، زمین‌گیر، تو را می‌خواند/ دارد از حنجره‌ای خشک
صدا می‌آید/ خواهری در غل و زنجیر تو را می‌خواند.

یا بن الحسن!

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (نمل/۸۳)

خدا به آبروی امیرالمومنین فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بَرُوحَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ.

هدیه محضر امیر عوالم، حضرت ابالحسن امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض ادب به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلک عدوهم.

حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیه فرمودند: «إِذَا فَقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ» وقتی که پنجمین از فرزندان هفتمین من (یعنی امام عصر علیه السلام) غائب شدند، «فَاللَّهِ اللَّهُ فِي أَذْيَانِكُمْ» در زمان غیبتش، بسیار مراقب دینتان باشید. «و لا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ» نکند کسی دین شما را بدزد و نکند کسی اعتقادات شما را از شما بگیرد.

بعد حضرت فرمودند: «إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ» این امتحانی است از سوی خداوند متعال و انقدر صعب و سخت است که وای وای! «حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ.»

الهی، این روایت را من از اعماق دلم بخوانم و شما با همه وجودتان عنایت کنید و وجود ما را ترس بگیرد که در چه زمانه‌ای هستیم که فرمودند: «حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ.» برمی‌گردد از راه ولایت اهل بیت کسی که قائل به ولایت‌شان بوده است!

باز روایات دیگری است که صقر بن ابی دُلف به محضر جواد الائمه علیه السلام آمد و عرضه داشت: آقا جان بعد از شما چه کسی امام است؟ حضرت فرمودند: فرزندم امام هادی، بعدش فرزندش امام عسکری علیهم السلام الله.

— بعد از او چه کسی امام است؟

می‌گوید دیدم امام جواد علیه السلام سرشان را پایین انداختند، آهی کشیدند، گریستند، تا به نحوی شد که «فَبَكَى بُكَاءً عَالِياً.» بلند بلند گریه کردند حضرت جواد علیه السلام. پرسیدم چه شد آقا؟

فرمودند: به خدا قسم، زمانه غیبت او زمانی است که «مَوْتِ ذِكْرِهِ» نامش را مردم فراموش می‌کنند. «وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْفَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ.»

چی دارم می‌گویم و شما چی دارید می‌شنوید؟ فرمودند: اسمش از بین می‌رود! می‌میرد! نام او فراموش می‌شود! اکثر کسانی که قائل به امامتش بودند، مرتد می‌شوند و به او پشت می‌کنند!

یا صاحب الزمان! درد ما را فقط تو می‌بینی / خبر از ما فقط تو می‌گیری / بنگر شیعیان گرفتارند.

خب چه باید کنیم؟ باید قدمی برداشت. باید در راه شناخت امام عصر علیه السلام و معرفت حضرت، کار کرد. و وقتی هم که می‌گوییم کار کردن برای امام عصر سلام الله علیه، سریع به ذهن‌مان می‌رسد برای حضرت دعا کنیم و مردمان را نسبت به دعای امام زمان سوق بدهیم. بسیار خوب است، اما کافی نیست. اگر بخواهیم در راه امام عصر علیه السلام قدم برداریم، قلم بزنیم، سخن بگوییم، بنویسیم یا بشنویم؛ مباحثی که مربوط به امام زمان سلام الله علیه است، به شش بخش تقسیم می‌شود که در تمام اینها ما باید خودمان را آماده کنیم.

۱. مباحثی که مربوط به اثبات وجود منجی است.

و اینکه منجی آخرالزمان امام عصر سلام الله علیه است. باید در این زمینه کار کنیم تا به یقین برسیم که امام زمان ما همان است که شمشیر کجش راست کند قامت دین را / هم‌چون قد ما را که ز هجر تو خمیدیم. ما در این مسأله، فراوان، دهه‌ها، در شهرهای مختلف ایران و عراق، سخن‌ها گفتیم و سخن‌ها رانیدیم. اگر کسی برای مطالعه در این بخش دنبال منبع بگردد، کتاب "منتخب الاثر" گمانم بهترین کتاب در دسترس باشد در این موضوع که به فارسی هم ترجمه شده است.

۲. وظایف شیعیان در زمان غیبت امام زمان علیه السلام چیست؟

دیگر مسأله از مباحث مهدویت که باید در این زمینه کار کرد و مطالعه کرد، این مسأله است: اکنون که امام زمان ما در پس پرده غیبت هستند، ما چه وظایفی داریم؟ این خودش بایی باز می‌شود به بحث دعا برای امام زمان سلام الله علیه، بحث تقیه کردن، بحث انتظار حجت الله و... .

اگر دنبال کتاب بگردید برای مطالعه این موضوع، کتاب شریف "مکیال المکارم" کتاب بسیار خوبی است که در عالم خواب فرمودند این کتاب را بنویس؛ عربی هم بنویس، و نامش را مکیال المکارم بگذار.

کتاب دیگری است که مرحوم سید بن طاووس وصایایی به فرزندشان دارند به نام: "کشف الْمُحَجَّه". واقعا این کتاب خواندنی است. حتما تا زنده هستیم، از خدا توفیق بخواهیم برای خواندن این کتاب. و ببینیم چه وظایفی در زمان غیبت امام زمان علیه السلام داریم.

۳. پاسخ به شبهات حول امام عصر علیه السلام

بحث سومی که در مباحث مهدویت باید روی آن کار شود است، شبهات است. مثلا اینکه چطور می شود یک انسان انقدر عمر طولانی کند و دیگر شبهاتی که شنیدیم و شنیدید و خواهند شنید مردمان بعد از ما. مرحوم شیخ مفید (اعلی الله مقامه الشریف) کتابی در این باره نوشته است: "الفصول العَشْرَه". پاسخ به ده شبهه درباره امام عصر سلام الله علیه. این کتاب هم به فارسی ترجمه شده است.

۴. دعاها و زیارات مربوط به امام زمان علیه السلام

چرا که در این زیارات و دعاها، معارف بسیار غنی و فراوانی توسط اهل بیت علیهم السلام گنجانده شده است. شاید بهترین کتاب در دسترس، "صحیفه مهدیه" باشد که الحمد لله در خانه های همه ما موجود است، ان شاء الله.

۵. صفات و ویژگی های امام زمان علیه السلام

انقدر این مسأله اهمیت دارد که امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر می خواهی طولانی شدن غیبت امامت، به تو آسیب نرساند، «اعْرِفْ إِمَامَكَ». امامت را بشناس. در این باب "کتاب الحجّه کافی" کتاب بسیار خوبی است که البته باید نزد استاد تلمذ شود. و باز همان کتاب "منتخب الاثر" هم در این باب، کتابی بسیار عالی است.

۶. وقایع ظهور امام عصر علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمودند: «اعْرِفِ الْعَلَامَةَ». علامت های ظهور مولایت را بشناس. اینکه حضرت بخواهند تشریف بیاورند، قبلش چه اتفاقی می افتد؟ در زمان تشریف فرمایی حضرت چه اتفاقاتی خواهد افتاد؟ بعد از آن دنیا چگونه خواهد بود؟ اینها خیلی اهمیت دارد. فرمودند اگر این نشانه ها را بشناسی، در زمان غیبت نمی توانی کلاه سرت بگذارند.

پس شش مبحث حول مسأله مهدویت را عرض کردیم. بحث ما در این شب ها ذیل محور ششم، وقایع ظهور امام عصر علیه السلام است. یکی از مباحثی که قبل از ظهور و بعد از ظهور حضرت اتفاق می افتد، مسأله رجعت است.

• رجعت چیست؟

بین ظهور و معاد، یک دوره و برهه‌ای است که به آن رجعت می‌گویند. و انتقد این (مسأله‌ای که ما کمتر آن را شنیدیم و کمتر گفتیم)، اهمیت دارد که شاخص شیعه است. لوگوی شیعه است. آرم شیعه است. در زمان‌های گذشته اگر می‌خواستند کسی را بگویند که او شیعه است، نمی‌گفتند مثلاً «هو یحبّ امیرالمومنین.» او امیرالمومنین را دوست دارد. چون خیلی‌ها محبّ مولا بودند؛ به‌مانند شافعی خبیث که اشعاری سرود: «لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبَدَى مَحَلَّهُ / لَخَرَّ النَّاسُ طَرًّا سَجْدًا لَهُ / كَفَى فِي فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ / وَفُوعُ الشَّكِّ فِيهِ أَنَّهُ اللَّهُ / وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَ لَيْسَ يَدْرِي / عَلِيُّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ...» حتی بحث برائت هم شاخص نبوده است. چون بسیاری از خوارج بودند که از جبت و طاغوت متنفر بودند. از اولی و دومی متنفر بودند. آن چیزی که شیعه‌ی امامیه‌ی دوازده امامی را از مابقی مکاتب متمایز می‌کرده است، موضوع رجعت بوده است و اگر می‌خواستند کسی را بگویند شیعه است، می‌گفتند: «يَقُولُ بِالرَّجْعَةِ! يَعْتَقِدُ بِالرَّجْعَةِ!» او همان کسی است که اعتقاد به رجعت دارد.

شاعر بزرگواری است به نام سید حمیری. البته سید نبوده است؛ اما چرا به او سید می‌گویند؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: در عالم خواب دیدم... (می‌دانید ما که می‌خواهیم قلب و چشمان می‌خوابد؛ اما امام خواب به این معنا ندارد. چشمان را می‌بندند، اما قلب بیدار است و عالم را اداره می‌کند.)

فرمودند: در عالم خواب دیدم که منبری گذاشته شده است، پیغمبر خدا در کنار این منبر ایستاده‌اند و شعرا همه صف کشیده‌اند. پیامبر یکی از شاعران را صدا زدند، گفتند بیا. سپس جدّم رسول خدا به من (امام رضا) رو کردند و فرمودند: «سَلِّمْ عَلَيَّ مَا دَحْنَا وَ شَاعِرُنَا السَّيِّدَ إِسْمَاعِيلَ الْحَمِيرِي.» لقب سید یعنی آقا، یعنی آقای شعرا. پیغمبر اکرم در عالم خواب لقب سید را به این شخص دادند و فرمودند سلام کن به شاعر ما سید اسماعیل حمیری. و به او فرمودند: «بایست روی منبر و بخوان آن قصیده‌ای را که در فضائل امیرالمومنین سلام الله علیه سروده‌ای.» یک قصیده است که غوغاست. ۱۵۰ بیت شعر در مدح شاه مردان، شیر یزدان، حیدر دُلّ سوار سلام الله علیه سروده است که غوغاست.

اسماعیل حمیری که شعرش را خواند و تمام شد، امام رضا می‌فرمایند پیغمبر اکرم به من فرمودند: «پسرم یا علی بن موسی! امر کن شیعیان ما را که این شعر را حفظ کنند.»

و عجیب اینجاست که تمام خانواده این شخص، ناصبی هستند. پدرش کسی بوده است که در قنوت نمازش (نستجیر بالله، زبانم لال) امیرالمومنین را لعن می کرده است. مادرش ناصبی بوده است. تمام خانواده ناصبی؛ بعد در این خانواده یک پسر شکل می گیرد، «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» به مانند حمیری که در محبت اهل بیت علیهم السلام غوغا بود.

اگر خاطرتان باشد در احوالات حمیری و لحظه مرگش در همین مجلس سخن گفتیم که چه غوغاها می کرد در آن زمانی که بنی امیه ضعیف شده بود و بنی العباس هنوز سر کار نیامده بود.

برای اینکه فضائل امیرالمومنین علیهم السلام را نشر بدهد، خورجین مرکبش را پر از طلا می کرد، وسط بازار می آمد، می گفت هر کس بتواند فضیلتی از امیرالمومنین علیه السلام بگوید که من آن فضیلت را به شعر در نیاورده باشم، این مرکب و طلاهای داخل خورجینش را به او می دهم. در بازار غوغا می شد. وضعش هم خوب بود. می آمدند فضیلت می گفتند، می گفت قبلاً شعرش را سروده ام. یک کسی آمد یک فضیلتی گفت که به شعر در نیاورده بود؛ بالبداهه شعرش را سرود که: «أَلَا يَا قَوْمَ لِلْعَجَبِ الْعَجَابِ / لَخَفَّ أَبِي الْحُسَيْنِ وَ لِلْحَبَابِ...» مرکب و تمام طلاها را به آن شخص داد.

امروز به کسانی که خیلی معروف هستند، سلبریتی می گویند. آن زمان شعرا موقعیت اجتماعی خیلی ویژه ای داشتند. کسی را می خواستند بالا ببرند، می بردند. توی سر کسی می خواستند بزنند، می زدند. بعد از اینکه حکومت بنی العباس استقرار پیدا کرد، اصلاً نمی توانستند سمت اسماعیل حمیری بیایند. چون زبان شعرش، زبان بُرائی بود. محبوبیت فراوانی هم بین جامعه داشت. منصور دوانیقی هم اجمالاً از شعرهای اسماعیل حمیری خوشش می آمد.

همه اینها را عرض کردم که همین یک مطلب را عرض کنم:

یک روایتی است که شخصی به نام حَرث بن عُبَيدَ اللهِ ربعی که آدم حسابی هم نیست، می گوید: «كنت جالساً في مجلس المنصور و سَوَّار عنده...» در مجلس منصور دوانیقی (علیه لعائن الله) نشسته بودم، یک سَوَّاری هم آنجا بود. (به قاضی می گفتند سَوَّار. یعنی سوار قدرت بود. قدرت دستش بود. هر چه حکم می کرد، دیگر کسی نمی توانست حرفی بزند.)

منصور دوانیقی رو کرد به اسماعیل حمیری که او هم در این مجلس بود، گفت برایم شعر بخوان. او هم شروع کرد به شعر خواندن. از فضائل اهل بیت هم نخواند؛ یک شعر اجتماعی زیبا خواند. منصور دوانیقی خوشش آمده بود، می گفت به به! چه چه! آن سَوَّار (قاضی القضاة) زورش گرفت؛ گفت: «يا اميرالمومنين! يُعْطِيكَ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ.» این طور نگاه نکن می آید اینجا می نشیند، او اصلاً در دلش از تو متنفر است.

منصور گفت روی چه حسابی می گویی از ما متنفر است؟

گفت: «لأنه يَقُولُ بِالرَّجْعَةِ» یعنی وقتی می‌خواست ثابت کند که حمیری، شیعه است؛ حمیری، حکومت را قبول ندارد، به این نکته اشاره کرد. اول اعتقادش به رجعت را گفت و بعد گفت: «و يتناول الشيخين بالسَّبِّ و الوقیعة فیهما.» یعنی اعتقاد به رجعت برای شیعه بودن، مهم‌تر بود تا اینکه کسی به ابی‌بکر و عمر فحش بدهد و ابی‌بکر و عمر را لعن کند.

بعد منصور رو کرد به اسماعیل حمیری و گفت: واقعا تو اعتقاد به رجعت داری؟

نپرسید تو واقعا شیخین را سب می‌کنی.

حمیری هم گفت بله که اعتقاد به رجعت دارم!

— چرا چنین اعتقادی داری؟

گفت: حرف من نیست، حرف خداوند متعال است؛ آنجا که در سوره نمل، آیه ۸۳ می‌فرماید: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ.» روزی که از هر امتی، یک گروهی را محشور می‌کنیم.

در روایات ما بیش از ۸۰ آیه قرآن در باب رجعت آمده است. از جمله این آیه است. حالا این آیه به رجعت چه ربطی دارد؟ نکته‌اش این جاست. در ادامه اسماعیل حمیری گفت: خدا در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا.» (کهف/۴۷) ما در روز قیامت، همه‌ی مردم را محشور می‌کنیم. حتی یک نفر را فرو نمی‌گذاریم. چطور می‌شود خدا یک‌جا در قرآن می‌فرماید همه مردمان محشور می‌شوند؟ جای دیگری می‌گوید از هر امت، یک گروه محشور می‌شود؟

پس از این آیات می‌شود فهمید که دو تا حشر داریم، دو تا بعث داریم. دو بار زنده می‌شویم و دو بار از قبر سر بیرون می‌آوریم. یکی در عالم رجعت است و دیگری در معاد است. «فعلمنا أن هاهنا حشرین، أحدهما عام و الآخر خاص.»

خود خداوند هم فرموده است: «رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ.» (غافر/۱۱)

این اهمیت بحث رجعت است.

کسی است به نام «ناصر قفاری» اصطلاحاً از دانشمندان و عالمان معاصر عربستان. برای پایان‌نامه دکتری‌اش کتابی نوشته است که الان بهترین کتاب برای وهابی‌ها و عمری‌هاست در ردّ شیعیان امیرالمومنین علیه السلام؛ به نام «أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية» که نمره الف هم گرفته است و خود دانشگاه آن را به چند زبان ترجمه کرده و به بهترین صورت چاپ کرده است و در تمام دنیا منتشر کرده است.

دلایل می‌آورد بر کفر شیعیان. من این کتاب را دیده‌ام. شبهات آیکی که صد سال پیش علمای ما از همان زمان غیبت کبری تمام اینها را جواب داده‌اند. اما عرض این است که در الفصل الخامس، پنجمین بابی که روی آن بحث می‌کند و به آن استناد می‌کند برای کفر شیعیان و به عنوان شاخص شیعیان به آن اشاره می‌کند، اعتقاد الشیعه بالرجعه است. می‌گوید شیعیان کافر هستند، چون اعتقاد به رجعت دارند.

چند سال پیش هم وقتی که از عَرعور (مُفتی وهابی عربستان) پرسیدند چرا می‌گویید شیعیان نجس هستند؟ چرا می‌گویید شیعیان کافر هستند؟ گفت: «لأنهم یَعْتَقِدُونَ بِالرَّجْعَةِ». چون اعتقاد به رجعت دارند.

حالا رجعت چه ربطی به کفر شیعیان دارد، ان شاء الله عرض خواهم کرد.

و این عرضی هم که ما در اهمیت مسأله رجعت داریم، یک بحث جدیدی نیست که الان یک شیخی از نجف بلند شده، آمده است، دارد حرف‌های جدید می‌زند. خیر. سالهاست این موضوع در نجف بحث می‌شود. همین الان که من و شما اینجا نشستیم، سه عالم از استوانه‌های فقه شیعه در نجف دارند رجعت تدریس می‌کنند و این مطالبی که خدمت شما عرض می‌کنم خلاصه‌ی سالها بحث در این موضوع است.

از همان اول هم علمای ما به‌مانند مرحوم شیخ محمد بن علی بن بابویه قمی... این بحث را داشته‌اند.

(بابویه درست است، نه بابویه. کسی که «ویه» دارد، یعنی واقعا ایرانی است. ویه، به معنای شبیه، به‌مانند کسی که بوی چیزی را می‌دهد. مثلا می‌گویند سیبویه، یعنی او بوی سیب می‌دهد. بابویه یعنی شبیه پدرش است. خالویه یعنی شبیه دایی‌اش است.)

مرحوم شیخ صدوق کتابی دارد به نام «صفات الشیعه». شیعیان چه صفاتی دارند. آنجا روایتی از امام صادق می‌آورد که: «مَنْ أَقَرَّ بِسَبْعَةِ أَشْيَاءَ، فَهُوَ مُؤْمِنٌ...» کسی که به هفت چیز اقرار کند، او شیعه است. از جمله چیزهایی که موجب تشیع است و علامت شیعه بودن است، چیست؟ «الایمان بالرجعة».

مرحوم شیخ مفید کتابی نوشته است به نام «أَوَائِلُ الْمَقَالَاتِ فِي الْمَذَاهِبِ وَ الْمُخْتَارَاتِ»؛ که مهمترین کتاب شیخ مفید هم هست و غربی‌ها روی این کتاب خیلی سرمایه‌گذاری کردند و به زبان خودشان ترجمه کردند. شیخ مفید این کتاب را به درخواست شاگردش سید مرتضی نوشته است. در صفحه ۴۶ می‌گوید: «اتَّفَقَتِ الْإِمَامِيَّةُ عَلَيَّ وَجُوبِ رَجْعَةِ كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْوَاتِ إِلَى الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ». یعنی هر کسی که شیعه باشد، بر این مسأله اتفاق دارد. تمام شیعیان این مسأله را قبول دارند که قبل از روز قیامت، رجعت خواهد بود.

مرحوم سید مرتضی کتابی دارد که معروف است به «رسائل مرتضی». افرادی از ساری برای او سوال فرستادند، او هم جواب داده است. جواب‌های مرحوم سید مرتضی به یک کتاب تبدیل شده است. در جلد ۱، صفحه ۱۲۵ می‌گوید: «و لا یخالف فی صحّة رجعة الأموات إلّا ملحد و خارج عن أقوال أهل التوحید.» یعنی همین‌طور که اگر کسی معاد را انکار کند، یعنی بگوید من نماز می‌خوانم، خدا را هم قبول دارم، ولایت و نبوت را هم قبول دارم، اما معاد را قبول ندارم، می‌گویند تو کافر هستی؛ به همین صورت اگر کسی همه چیز را قبول داشته باشد، اما رجعت را قبول نداشته باشد، ملحد است. توحید ندارد. خدا نمی‌پرستد.

کتاب دیگری است از مرحوم شیخ حرّ عاملی که بهترین کتاب در رجعت است: «الایقاظ من الهجعه» یا «ایقاظ الهجعه». اسامی مختلف دارد. در صفحه ۸۸ می‌گوید: «إنا مأمورون بالاقرار بالرجعة و اعتقاداتها» نه فقط بحث اعتقاد، که ما مأمور هستیم به رجعت اقرار کنیم. «و تجدید الاعتراف بها فی الأدعية و الزیارات و يوم الجمعة، و کلّ وقت کما أنّا مأمورون بالإقرار فی کثیر من الأوقات بالتوحید و النبوة و الإمامة و القيامة، و کلّ ما کان كذلك فهو حقّ.» می‌گوید همان‌طور که ما باید روزانه اعتراف کنیم به توحید و یگانگی خدا، معاد، و به اصول اعتقاداتمان؛ از جمله چیزهایی که شیعه باید اقرار و تجدید اعتراف بر آن داشته باشد، بحث رجعت است.

لذا در زیارت آل یاسین چه می‌گوییم؟ «وَأَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقٌّ لَّارِيبَ فِيهَا.» هیچ شکی در این مسأله نیست که رجعت شما، حق است.

مرحوم علامه مجلسی (اعلی الله مقامه الشریف) در جلد ۵۳ بحارالانوار، صفحه ۱۲۲ بحث مفصلی در باب رجعت دارند. یک قسمت آن این است: «و إذا لم یکن مثل هذا متواتراً ففی ایّ شیء یمکن دعوی التواتر؟» اگر روایات موضوع رجعت متواتر نباشد، پس چه چیز متواتر است؟ همان‌گونه که خورشید را نمی‌شود انکار کرد، به همین صورت هم نمی‌شود حق و حقانیت رجعت را انکار کرد.

حالا ممکن است برای کسی سوال پیش بیاید که اگر این مسأله انقدر اهمیت دارد، پس چرا خیلی کم از آن گفته می‌شود؟ چرا انقدر کم کتاب داریم؟ چرا انقدر کم به گوش ما رسیده است؟ واقعا هم همین‌طور است. یعنی در طول تاریخ واقعا علما کم در این موضوع قلم زده‌اند. یعنی کم‌کاری کرده‌اند؟ خیر. شاید هم کم‌کاری باشد، ولی مسائل دیگری بوده است که نمی‌شده است و نمی‌توانسته‌اند به این مسأله بپردازند و این بحث را بیان کنند.

بنده پنج دلیل آوردم که چرا علما نتوانستند در طول تاریخ آن‌گونه که باید و شاید روی موضوع رجعت کار کنند.

۱. علما در طول تاریخ مشغول بحث‌هایی در اثبات امامت بودند.

بحث رجعت یک بحث درون شیعی و خانوادگی و درِ گوشی است. طرف، هنوز ولایت را قبول ندارد، من بیایم با او درباره رجعت بحث کنم؟ «أثبت العرش ثم انقش.» لذا بیشتر علمای ما بحث‌شان درباره اثبات ولایت امیرالمومنین سلام الله علیه بوده است.

۲. دومین علتی که شاید تا به همین امروز هم سبب شده است کمتر در این موضوع بحث شود، چون وارد شدن

به بحث رجعت، خیلی سخت است. واقعا صعوبت دارد. واقعا فقاقت و پختگی و حدیث‌فهمی می‌خواهد.

۳. روایات رجعت، پراکنده است.

الان به من بگویند شما در رابطه با نماز بیا صحبت کن، می‌روم بحارالانوار، باب نماز را باز می‌کنم، کتاب‌های مختلف حدیثی باب نماز را باز می‌کنم، روایاتش را برای شما می‌خوانم. علمای ما در طول تاریخ، روایات را در هر بابی موضوع‌بندی و تقسیم کرده‌اند. ولی در رجعت این اتفاق نیفتاده است. یعنی کسی بخواهد روایات رجعت را پیدا کند، باید یک بخش را در بحث معاد بگذرد، بخش دیگر را در بحث ظهور بگذرد، یک قسمت را در باب تقیه باید بگذرد، یک قسمت را در باب تبری باید بگذرد.

۴. دیگر علتی که سبب شده است علما کمتر متعرض بحث رجعت شوند و شاید از مهمترین علل باشد، این است

که این موضوع در گارد مستقیم با خلافت بوده است.

حالا هر خلافتی؛ هم اموی، هم عباسی، هم مروانی، هم مغولی و... کسی که می‌خواسته است بحث رجعت کند، یعنی می‌گوید: «خليفة! تو نباش، امام من باشد!» یعنی خلافت شما باطل است. یعنی روزی خواهد آمد که امام ما، شما را کنار می‌زند.

این روایت (که عرض خواهم کرد)، خیلی عجیب است؛ چون خلاف تصور ماست. تصور ما چیست؟ این است که زمان حضرت صادق علیه السلام، راحت‌ترین زمانه بوده است. اما این طور نیست. سخت‌ترین زمان، زمان حضرت صادق بوده است. و غالب حرزهایی هم که به دست ما رسیده است، برای زمان امام صادق علیه السلام است. در کتاب «انيس الذاكرين» آورده‌ام. در بخش حرزها که نگاه کنید، اکثر قریب به اتفاق حرزهایی که ما داریم، حتی حرز امام جواد که فرمودند، اصلش برای امام صادق است. چون شیعیان در خطر بودند. جان امام در خطر بوده است. حضرت تند، تند به شیعیان حرز یاد می‌دادند.

فردی خدمت امام صادق آمده است، می‌گوید آقا جان، نظرتان درباره زُره چیست؟

(زره‌ای که از بهترین اصحاب حضرت است. زره‌ای که فرمودند اگر نبود، آثار انبیاء از بین می‌رفت.)

حضرت فرمودند: لعنة الله عليه. خدا زره را لعنت کند. می‌گوید بلند شد، رفت. من گفتم آقا، زره را لعن کردید؟! فرمودند: مگر نمی‌دانی طرف استخباراتی بود؟ از طرف دستگاه بنی‌امیه آمده بود تا برای زره در دسر ایجاد کند. برای همین من زره را لعن کردم.

حالا غرض این است که در این برهه‌ی آغاز حکومت بنی‌العباس که سخت‌ترین زمان برای امام صادق علیه السلام بود، حضرت به شیعیان فرمودند... به چه کسی؟ به فضیل بن یسار. فضیلی که امام صادق علیه السلام درباره او می‌گفتند: «تأنس به الأرض.» زمین کیف می‌کند تو روی آن راه می‌روی.

به او فرمودند: «فضیل، اگر در رابطه با رجعت از تو پرسیدند، بگو من رجعت را قبول ندارم. اگر گفتند قبلا که قبول داشتی، بگو نظرمان عوض شده است. ما دیگر رجعت را قبول نداریم.»

یعنی هم حکومت حساس بوده است، هم شیعیان نمی‌توانستند بگویند. لذا بحث رجعت انقدر پیچیده و در لفافه به دست ما رسیده است.

۵. پنجمین علتی که کمتر این بحث گفته و شنیده شده است، این است که خیلی برداشت‌های غلط از این موضوع می‌شود و شیعه در معرض اتهام قرار می‌گرفته است.

لذا از همان اول، بحث را رها کردند. چرا خودمان را در معرض تهمت قرار بدهیم؟ چه تهمتی؟! چون عمری‌ها که این مباحث را نمی‌فهمند؛ می‌گویند: «الرجعة هی التناسخ.» رجعت همان تناسخ است. هندویسم، بودیسم، اعتقادشان بر این است که وقتی روح از پیکر ما خارج می‌شود، در جسم موجود دیگری می‌رود؛ یا انسانی، یا نباتی، یا حیوانی. لذا عَرعور گفت شیعیان نجس هستند، چون به رجعت اعتقاد دارند. رجعت چه ربطی به نجاست دارد؟ چون اینها فکر می‌کنند رجعت همان تناسخ است.

آلوسی در کتاب «تفسیر روح المعانی» که از مهم‌ترین کتاب‌های تفسیری مخالفین است، می‌نویسد: «شیعیان، نجس هستند، چون به رجعت اعتقاد دارند و رجعت، تناسخ است.»

این حرف و تهمت برای امروز نیست. سابقه دارد؛ چه سابقه‌ای!

اسم مومن طاق را شنیدید. کسی بود که جدل می‌کرد. از اصحاب امام صادق علیه السلام که با هر کسی مناظره می‌کرد، برنده می‌شد. شاید جواب هم نداشت بدهد، ولی استاد فن بود. طوری طرف را ساکت می‌کرد که نتواند حرف بزند. مومن طاق بحثی با ابوحنیفه دارد در باب رجعت.

ابوحنیفه به مومن طاق گفت: «مگر تو اعتقاد به رجعت نداری؟» گفت بله.

گفت: «پس پانصد اشرفی به من بده، وقتی در رجعت برگشتم، این پول را به تو پس می‌دهم.» مومن طاق گفت: «از کجا بدانم تو به صورت آدم برمی‌گردی؟ شاید به صورت میمون برگردی؛ شاید به صورت گاو برگردی.»

چرا این‌طور گفت؟ چون شما دارید این تهمت را به ما می‌زنید که ما اعتقاد به تناسخ داریم؛ ولی ما که چنین اعتقادی نداریم. اما طبق تهمتی که به ما می‌زنید، پس ممکن است تو به صورت میمون و گاو و شتر برگردی!

• معنای کرّه:

بعد از فهم اهمیت بحث رجعت، ما باید مفردات و کلماتی که در این باب در روایات و زیارات می‌بینیم، بشناسیم و بفهمیم. یک، کلمه رجعت است که در این باره سخن گفتیم. بحث دیگر این است که دو کلمه در این باب وجود دارد که فهم این دو کلمه خیلی به کار ما می‌آید: یکی مسأله ایاب است و دیگری مسأله کرّه است.

برویم در دل زیارات. کتاب «مصباح الزائر» ابن طاووس، در زیارت امام عصر علیه السلام در سرداب می‌گوید: وقتی که در سرداب امام زمان سلام الله علیه رفتی، بایست و چنین بگو: «وَقَفُّنِي يَا رَبَّ لِلْقِيَامِ بِطَاعَتِهِ» معنایش مشخص است: خدایا کمک کن من مطیع امام زمان باشم. «وَاللَّتَوَى فِي خِدْمَتِهِ» خدمت‌گزار حضرت باشم. «وَالْمَكْتُ فِي دَوْلَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ، فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي قَبْلَ ذَلِكَ..» خدایا، اگر قبل از ظهور حضرت، از دنیا رفتم، «فَاجْعَلْنِي يَا رَبَّ فِيمَنْ يَكُرُّ فِي رَجْعَتِهِ وَيُمْلِكُ فِي دَوْلَتِهِ.» من از آن افراد خاصی باشم که همراه با امام زمان علیه السلام کرّه دارند. نشان می‌دهد که این بحث کرّه، برای همه نیست.

• کرّه، برگشتی است که همراه با جهاد است، در رکاب امام زمان سلام الله علیه.

یعنی من در رکاب حضرت باشم و در راه امام عصر علیه السلام بجنگم.

همان که در دعای عهد می‌خوانیم: «إِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ...» خدایا، اگر مُردم، مرا برگردان؛ «شَاهِرًا سَيْفِي، مُجَرِّدًا قَتَاتِي، مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي.» شمشیر دست بگیرم در رکاب حضرت. به این می‌گویند کرّه.

«وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثَارَكُمْ» در کدام زیارت است؟ جامعه کبیره. «وَيَسْأَلُكَ سَبِيلَكُمْ وَيَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ وَيُخْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَيُكْرَفُ فِي رَجْعَتِكُمْ.» یعنی باید دعا کنم که من از کسانی باشم که در رکاب امام زمان می‌آیند، می‌جنگند، جان فدای او می‌کنند. و این کرّه، مقدمه‌ی فرج است.

شخصی است به نام جابر بن یزید جُعفی. حتما اسمش را شنیدید. همان کسی که امام صادق علیه السلام، هفتاد هزار حدیث ناب و اعلی و در گوشی به او گفتند و فرمودند «حق نداری این احادیث را جایی بگویی.» بعد از مدتی آمد گفت: «آقا، سینه‌ام تنگ شده است. چی کار کنم؟» فرمودند: «برو در بیابانی، یک چاه بکن. سر در چاه کن. این احادیث را بگو، خالی می‌شوی.» مُرد و نتوانست آن احادیث را بگوید. دست ما هم نرسید. حالا این شخص که از اصحاب سرّ امام صادق علیه السلام است، روایتی را نقل می‌کند. خیلی مهم است که راوی روایت کیست.

در کتاب «مختصر البصائر» آمده است که جابر بن یزید جُعفی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ لِعَلِيٍّ فِي الْأَرْضِ كَرَّةً مَعَ الْحُسَيْنِ.» امیرالمومنین با امام حسین کرّه دارند.

یعنی چی؟ هر امامی که برمی‌گردد دشمنانش هم برمی‌گردند و آغاز رجعت هر امامی، مبارزه با دشمنان آن امام در زمان خودشان است. لذا وقتی که ابی عبدالله سلام الله علیه می‌آیند، قتله‌ی دشت کربلا هم می‌آیند. شمر هم می‌آید. خولی هم می‌آید. اُخنس هم می‌آید. سنان هم می‌آید. از آن طرف هم اصحاب ابی عبدالله می‌آیند و جنگ در می‌گیرد و در این جنگ، امیرالمومنین علیه السلام هم تشریف دارند و به یاری سیدالشهدا علیه السلام می‌آیند. «حَتَّى يَنْتَقِمَ لَهُ.» در این جنگ، امیرالمومنین برای امام حسین انتقام می‌گیرند.

یعنی اگر در کربلا پرچم‌دار ابوالفضل بود، اینجا پرچم‌دار پدر ابوالفضل، امیرالمومنین سلام الله علیه است. این یک نکته. نکته بعد: کسی است به نام ابوحمزه ثمالی که به اینها می‌گوییم «رُؤَاتِ الْمَعَارِفِ.» یعنی اینها فقه نقل نمی‌کردند. روایات ناب و اعلای اعتقادی گفتند. این بزرگوار نقل می‌کند که امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «إِنَّ لِي الْكَرَّةَ بَعْدَ الْكَرَّةِ وَالرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ، وَأَنَا صَاحِبُ الرَّجْعَاتِ وَالْكَرَّاتِ.» من امیرالمومنین، یک کرّه و یک رجعت ندارم.

دیدنی وقتی یک بچه‌ای می‌خواهد برود دعوا، نه اینکه زورش نرسد، حتی زورش هم برسد، دوست دارد پدرش پشتیبانش باشد.

یعنی در تمام رجعت‌ها هر کدام از حضراتی که می‌آیند، با اینکه امام یدالله است، عین الله است، ولی باز امیرالمومنین پدر هستند؛ در تمام کرات حضرات اهل بیت علیهم السلام می‌آیند. در آغاز هم امیرالمومنین علیه السلام تشریف دارند.

«إِنَّ لِي الْكَرَّةَ بَعْدَ الْكَرَّةِ.»

أنا صاحبُ الرجعات، معنای دیگرش این است که: «انا أُحیی.» من زنده می‌کنم همه کسانی را که در عالم رجعت برمی‌گردند، به اذن الله.

آقا! غلو نیست؟

اینکه حضرت عیسی، مُرده زنده می‌کردند، غلو است؟! نص روایت است. علمای بزرگ ما این حرف‌ها را زدند که رجعت از شئون امیرالمومنین است و احیاکننده‌ی مردگان در زمان رجعت، شاه مردان، شیر یزدان، حیدر دُلْدُل سوار، ابوالحسن امیرالمومنین سلام الله علیه هستند.

پس کرّه برای همه نیست. برای حضور در کرّه باید دعا کنیم که یا ابا عبدالله، ما یک عمر است توی روضه‌ها آتش می‌گیریم که حرمه نگفت این شش ماهه، مادر دارد؟ مادرش توی خیمه دارد بال بال می‌زند. در حیرتم ز قوم حرامی و این سوال / (بابا لامذهب‌ها) کودک چقدر می‌خورد از نهر آب، آب؟ حالا مگر یک ظرف آب به شش ماهه‌اش می‌دادند، چه می‌شد؟ حضرت علی اصغر علیه السلام شمشیر دست می‌گرفت؟ می‌آمد با اینها می‌جنگید؟ وقتی آتش گرفتی که تیر سه شعبه گذاشت.. سه شعبه‌ی زهرآلود گذاشت.. چرا زهرآلود؟ چون زهرآلود، آدم را زجرکش می‌کند. کبد آدم را آتش می‌زند. برای شش ماهه چنین گذاشت! آتش که گرفتی، این عقده باید کجا خالی شود؟ «و أحياناً في كرتكم.»

یا ابا عبدالله! آن موقعی که شما برمی‌گردید، در آغاز رجعت شما، کرّه است؛ وقتی که با دشمنانتان می‌جنگید، من آن روز باشم به گلوی حرمه تیر بزنم. بگویم به دل شکسته مادرش نگاه نکردی؟ به اشک چشم بابایش رحم نکردی؟

رفقا! اصلاً دید شیعه به زندگی‌اش عوض می‌شود، وقتی که این مباحث را بفهمد. ماه گذشته من یکی از شهرهای اطراف اصفهان بودم. سال قبلش هم رفته بودم. امسال بعد از مجلس یک نفر، یک مرد کامل پنجاه ساله آمد گفت حاج آقا، من الان یک سالم هست. گفتم یعنی چی؟ گفت پارسال آمدی یک چیزی اینجا گفتی که من زنده شدم. پارسال اینجا درباره رجعت صحبت کردی. من تازه امید برای زندگی پیدا کردم.

این بحث، شیعه را زنده می‌کند. در اخلاق ما، در رفتار ما، در روحیات ما موثر است.

• معنای ایاب:

لفظ دیگری که در باب رجعت، زیاد تکرار شده است، بحث ایاب است.

رفقا، حتما انس با زیارت جامعه کبیره داشته باشید. الهی که من هم داشته باشم و مانوس با این زیارت باشیم.

شخصی خدمت حضرت هادی علیه السلام آمد و گفت: «عَلَّمَنِي قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ». آقا، یک چیز حسابی کامل به من یاد بدهید که شما را زیارت می‌کنم با این الفاظ زیارت کنم.

حضرت هادی سلام الله علیه، زیارت جامعه را به او یاد دادند که از عباراتش این است: «مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ». در بعضی از نسخ، «مُوقِنٌ» است. یعنی یقین دارم، ایمان دارم به ایاب شما.

ایاب چیست؟ استقرار است. وقتی که کره تمام می‌شود و حکومت هر امامی مستقر می‌شود، به این می‌گویند ایاب. ایاب، مختص اهل بیت است. یعنی امامی که آمده است و حکومت و دولتش مستقر شده است، می‌گویند این امام، ایاب کرده است. خدایا من در زمان ایاب حضرات اهل بیت باشم.

رجعت یک معنای عام است. کره یک معنای خاص است. و ایاب یک معنای اخص است که مختص حضرات اهل بیت علیهم السلام می‌شود، در زمانی که می‌آیند و قدرت را در دست می‌گیرند. اما یک موقع کسی فکر نکند الان قدرت دست اهل بیت نیست، در رجعت قدرت را در دست می‌گیرند.

جلد ۵۳ بحارالانوار با روایتی شروع می‌شود که حدوداً بیست صفحه است. این روایت خیلی غوغاست. مفضل به خدمت امام صادق علیه السلام می‌آید. مفضل خیلی زرنگ بوده است، این طور نبوده است بیاید یک سوال پرسد برود. می‌آمده از حضرت می‌کشیده است. سوال را به یک سوال دیگری می‌چسبانده است. توحید مفضل برای همین شخص است. آمد خدمت امام صادق علیه السلام، انقدر از حضرت سوال پرسید که امام از ابتدای ظهور تا آخر دولت الدول را برای او گفتند؛ یعنی تا آخر رجعت، قبل از معاد.

اولش این طور شروع می‌شود که می‌گوید «سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ...» از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «هل للمأمور المنتظر المهدي (عليه السلام) من وقت موقت يعلمه الناس؟» گفتم آقا، زمان ظهور امام زمان علیه السلام

مشخص است که مردم بدانند؟ مشخص که هست؛ اما طوری هست که مردم بدانند؟ حضرت فرمودند: «حاش لله أن یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا.» حاشا، چنین امکان ندارد که خداوند متعال وقتی را که مردم بفهمند، برای ظهور معین کند. یعنی به آنها بگوید. گفتیم: آقا، «لم ذلک؟» اگر کسی از من پرسید علتش چیست، این حرفی که داری می‌زنی از کجاست، من چه بگویم؟ حضرت فرمودند: مگر قرآن نخواندی؟

غالب آیاتی که ما فکر می‌کنیم برای معاد و قیامت است، مربوط به رجعت است. حتی یک بخشی از روایات حوض کوثر، مربوط به رجعت است. ان شاء الله توفیق باشد این چند شب عرض خواهم کرد.

حضرت فرمودند: می‌دانی چرا هیچ کسی وقتش را نمی‌داند؟ علتش را از قرآن برایت می‌گویم. چون که خداوند متعال می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي.» (اعراف/۱۸۷)

ما همیشه فکر می‌کردیم این آیه برای قیامت است که می‌آیند از پیغمبر، درباره ساعت می‌پرسند. مترجمین هم زیر این آیه نوشته‌اند: «از پیغمبر درباره قیامت پرسیدند. ای پیغمبر بگو که وقت آن نزد خداست.» اما این‌طور نیست. امام صادق علیه السلام فرمودند: «این آیه مربوط به قیامت نیست؛ مربوط به زمان ظهور مهدی ماست که علمش عندالله است.»

مفضل می‌گوید گفتیم یا مولای، کسانی هستند که می‌گویند ما شیعه شما هستیم، اما اعتقاد به رجعت ندارند.

(این لفظ شیعه هم معنا دارد. شیعه‌ای که امروز ما داریم می‌گوییم، با شیعه‌ای که آن موقع در جامعه معروف شده بود، فرق می‌کند. اینکه در بعضی از سخن‌ها و کتاب‌های معاصر شنیدید که می‌گویند شیعیان، امام حسین را کشتند، این شیعه در برابر عثمانی است. یعنی ممکن است کسی ابی‌بکر و عمر را قبول داشته باشد، اما اگر عثمان را قبول نداشت، به او می‌گفتند شیعه. یعنی کسی بگوید عثمان غاصب بود، حق با امیرالمومنین بود، به اینها هم در آن زمان می‌گفتند شیعه علی. این در برابر عثمانی است. البته لفظ شیعه را پیغمبر برای سلمان و ابوذر و مقداد فرمودند، اما این لفظ بعدها تحریف شد. مثلاً سلیمان بن صُرد خزاعی یا توابین، شیعه بودند، به نظر شما؟ اینها کسانی بودند که در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام آمدند به ایشان گفتند: «یا مذلّ المومنین.» (نستجیر بالله) اینها شیعه به معنای امروزی نیستند. پس اگر دیدید که بعضی از شیعیان نامه نوشتند و ابی‌عبدالله را دعوت کردند، نه شیعیانی که امروز ما داریم می‌گوییم. شیعه‌ای که در برابر عثمانی است.)

حالا مفضل می‌گوید گفتم یا مولای، کسانی هستند که می‌گویند ما شیعه شما هستیم، اما اعتقاد به رجعت ندارند. حضرت فرمودند: «مگر قول جدّ ما و قول اهل بیت علیهم السلام را نشنیدند؟» امام صادق علیه السلام دوباره از قرآن یک دلیل می‌آورند در باب رجعت. می‌فرمایند مگر کسانی که رجعت را قبول ندارند، این آیه را نشنیدند که: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.» (سجده/۲۱)

حتما به ظلمه‌ی کفار می‌چشانیم عذاب ادنی را و عذاب اکبر را. عذاب اکبر که قیامت است. عذاب ادنی یعنی عذابی که نزدیک‌تر از قیامت است. این چه عذابی است؟ فرمودند: عذابی است که در رجعت، دامن کفار و ظالمین را خواهد گرفت. «العذاب الادنی الرجعة و العذاب الاکبر يوم القيامة.»

بعد مفضل می‌گوید من چند تا بحث در رابطه با رجعت بلد بودم، اینها را هم گفتم. حضرت به من فرمودند: «احسنت! آفرین مفضل که تو هم رجعت را فهمیدی.» چقدر این موضوع مهم است. چقدر امام خوشحال می‌شود شیعه‌ای رجعت را بفهمد. روایتی که دیشب خواندم را یادتان است که امام سجاد خندیدند، آن‌چنان که خنده‌ی حضرت، صدا داشت از خوشحالی، وقتی که دیدند بعضی از شیعیان رجعت را فهمیده بودند.

نکته اینجاست که بعد امام صادق علیه السلام فرمودند: آقای مفضل، کسانی از مقصره‌ی شیعیان ما می‌گویند معنای رجعت این است که...

(لفظ ایاب را معنا کردم، گفتم این‌طور نیست که امروز قدرت دست اهل بیت نباشد. به همین مناسبت این روایت را خواندم تا به این نکته برسیم که) حضرت فرمودند: بعضی از مقصرین شیعیان که اهمیت اعتقاد به رجعت را شنیده بودند، ولی نمی‌توانستند برای خودشان حلاجی کنند، یک معنای مُحرّفی از رجعت برداشت کرده بودند که قدرت از دست اهل بیت خارج شده است و دوباره «یرجعُ الی الامام علیه السلام.» آنها به این می‌گویند رجعت. یعنی امام زمان می‌آیند و قدرت رَجَعَ الیه.

امام صادق علیه السلام به صراحت این حرف را رد کردند و فرمودند: اینها از شیعیان ما، مقصر هستند که می‌گویند «معنی الرجعة أن یرد الله إلینا ملک الدنيا وأن یجعلہ للمهدی سلام الله علیه.» بعد حضرت فرمودند و یحهم! وای بر اینها باد! «متی سُلِبنا الملك حتی یرد علینا؟» چه کسی، چه زمانی، می‌تواند قدرت را از ما بگیرد؟

یعنی این اشتباه اعتقاد و تصور من و شماست که الان فکر می‌کنیم امام زمان سلام الله علیه، آواری کوه و بیابان هستند و قدرت در دستشان نیست. این صراحت فرمایش قرآن ناطق، بحر حقائق، امام صادق علیه السلام است که فرمودند چه کسی می‌تواند قدرت را از ما بگیرد؟

امروز، ما سلطان عالم هستیم. امروز، ما قدرت داریم. امروز اگر بگویی یا صاحب الزمان، به عصمت حضرت زهرا قسم، این که دارم می‌گویم، ده تا آیه و روایت پشتش است. اگر الان زبان بچرخانی، همین چند گرم گوشت را بچرخانی، دو لب را به هم بزنی و بگویی یا بن الحسن! امام زمان کنارت می‌آیند، می‌گویند چه می‌خواهی که گفتی یا بن الحسن. به امیرالمومنین قسم، راست است. به خدا قسم، نمی‌خواهم یک چیز بگویم حرفی زده باشم رفته باشم. امروز، همین الان، او سلطان عالم است! او فرمانرواست. او کارگردان عالم است.

مگر نشنیدید ماجرای که ملا علی رشتی نقل می‌کند؟ نه اینکه یک شیخی، یک خوابی دیده است؛ محدث نوری یکی از سخت‌گیرترین علمای ماست که بعضی‌ها می‌گویند شورش را درآورده است از بس سخت‌گیر است. این بزرگوار، این عالم سخت‌گیر، مته به خشخاش گذار، از علمای شیعه، در کتاب «نجم الناقب» این ماجرا را آورده است. محدث نوری سامرا بوده است، میرزای شیرازی دیده است. نجف بوده است، آدم دیده است. مثل امروز نیست که قحط الرجال شده است، به بزغاله می‌گویند آمیرزا عبدالکریم. شما مجبور هستی پای منبر من بنشینی، وگرنه این منبر جای علامه امینی‌هاست. جای آدم حسابی‌هاست. در غریبی تو همین کافی است / چو منی رفته روی منبرتان / رحمت حق به روح کافی که / از تو می‌گفت استغاثه‌کنان / (اما) به علی و به فاطمه سوگند / دوستت دارم ای امام زمان!

محدث نوری می‌نویسد: یک ملا علی رشتی بود که من مثل او در اخلاق و تقوا ندیدم. (بین این شخص چه کسی بوده است. کسی که وقتی فهمیده بود شهر لار عالم ندارد، می‌رود آنجا که ترویج ولایت کند، همان‌جا هم می‌میرد. لار یک جایی است خیلی گرم، اطراف شیراز.)

می‌گویند این حکایت را ملا علی رشتی برای من گفت که: یک موقع از کربلا می‌خواستیم به نجف بیایم؛ آن زمان ماشین نبود. می‌آمدند از فرات سوار کشتی (قایق و بلم بزرگ) می‌شدند. (او تعبیر کشتی کرده است.) کشتی تا طویریج می‌آمده است، آنجا پیاده می‌شدند، یک دو راهی بوده است. آنهایی که می‌خواستند به حله بروند، سوار یک کشتی دیگر می‌شدند، به حله می‌رفتند. راه نجفی‌ها هم جدا بوده است. می‌گویند ما سوار شدیم از کربلا توی راه طویریج که می‌آمدیم، چند تا جوان لوده و نجسب و بی‌ترتیب توی کشتی ما نشستند بودند؛ می‌خندیدند، حرف‌های زشت می‌زدند. بین اینها یک آدم حسابی بود باوقار و متشخص که همه‌ش روی لبش ذکر بود. انگار همه‌ش با کسی داشت مناجات

می‌کرد. حالی داشت. طوری که ما را گرفت. گفتم آخر این آدم حسابی بین این همه لات و الواط که به او هم تکه می‌انداختند و سر به سرش می‌گذاشتند، چه می‌کند. او هم هیچی نمی‌گفت و توی حال خودش بود. من هم متعجب. به یک جایی رسیدیم که عمق آب کم بود. راننده کشتی گفت پیاده شوید، مابقی را خودتان پیاده بروید. من جلوتر نمی‌توانم بیایم. ما پیاده شدیم مسیر را پیاده برویم، من و آن آقا کنار هم راه آمدیم. به او گفتم این همه آدم، قحط‌الرجال بود با این چند نفر لوده‌ی به دردخور آمدی اینجا؟ گفت اینها هم شهری من هستند. رفیق‌های قدیمی من هم بودند. همه‌شان هم عمری هستند.

پرسیدم تو چی؟ گفت من محب امیرالمومنین، متنفر از سقیفه هستم. ولی من هم این طوری نبودم. من هم هدایت شدم. _عجب! قصه هدایت تو چیست؟

گفت پدر من سنی بود، ولی مادرم شیعه بود. با من خیلی حرف می‌زد. می‌گفت پسر، بیا در خانه علی را بزن. بیا دست به دامن حجت بن الحسن بزن. گوش من هم بدهکار این حرف‌ها نبود. یک روزی مادرم به من گفت پسر، تو که حرف مرا گوش نکردی، من هم مرده یا زنده، یک وصیت به تو می‌کنم. هرگاه به دردی و غمی شدی دچار، بگو یا اباصالح المهدی ادرکنی.

(کنیه حضرت هست یا نیست؟ صدایش بزن ببین کنیه‌اش هست یا نیست. ببین چطور رفتاری تو را حل می‌کند. ببین چطور آقایی می‌کند. ما که او را برای رفتاری‌هایمان نمی‌خواهیم. ما از تو به غیر از تو نداریم تمنا/ حلوا به کسی ده که محبت نجشیده. ولی خودش می‌داند ما جز او کسی را نداریم. خودش می‌داند که فقط خودش پناه و کف ماست. سند و تکیه‌گاه ماست. آقا و رهبر و بهتر ماست.)

می‌گوید یک مدت گذشت. من زیر پل حلّه، روغن می‌فروختم. می‌رفتم از دهات‌های اطراف و روستایی‌ها روغن می‌خریدم، برمی‌گشتم حلّه، روغن‌ها را می‌فروختم. یک بار مسیری را رفتیم روغن خریدیم، در راه برگشت نصفه شب توی بیابان خوابیدیم که صبح راه بیفتیم. من خوابیدم بلند شدم، دیدم عجب هم‌سفرهای من، نیستند. دیدند من خواب هستم، بیدار نکردند. رها کردند، رفتند. حالا من چه کار کنم؟ مرکبی ندارم. راه را بلد نیستم. توی بیابان چه خاکی به سر بریزم؟

راه افتادم این طرف و آن طرف می‌رفتم، آخرش می‌دیدم سر جای اولم هستم. هرچه دست به دامن عمر و ابی‌بکر زدم، دیدم فایده ندارد. دارم دور خودم می‌چرخم. یادم افتاد مادرم به من گفته بود هر موقع گرفتار شدی، داد بزن بگو یا اباصالح المهدی ادرکنی.

(بیاییم دور هم صدایش بزнім. شاید زبان من آلوده است. شاید من به درد نخور هستم. یک نفر اینجا دل شکسته است، بگوید یا اباصالح المهدی ادرکنی؛ یک نگاهی به ما کنند که می‌کنند. یا اباصالح المهدی ادرکنا و لا تُهلِکنا!)

می‌گوید چند بار صدا زدم. بعد توی دلم گفتم اگر مادرم راست بگوید، الان امامی که گفت امام زنده است، بیاید دستم را بگیرد، من به مذهب مادرم و به اعتقادات مادرم درخواهم آمد.

می‌گوید همان موقع داشتیم راه می‌رفتیم، این مرد به من گفت ملا علی، این علف‌های سبز را می‌بینی؟ عمامه‌اش همین رنگ بود. گفتم چه کسی؟ گفت همان موقع که صدا زدم، یک آقای کنارم آمد.

(نمی‌دانم این صورت چیست که همه او را این‌طور توصیف کردند که «وَجْهُهُ كَفَلَقَةِ الْقَمَرِ، عَلٰی خَدَّهِ الْاِیْمَنِ خَال.» ای به قربان خال هاشمی‌ات / رخ تو ماه و ابروی تو کمان.)

آن آقا کنار من آمد، فرمود چی شده است؟ گفتم گم شدم، رهایم کردند. گفت دستت را به من بده، من دستت را می‌گیرم. (هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک / گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک.)

دستم را گرفتند. فقط فهمیدم جایم عوض شد. فرمودند آن جلو را می‌بینی؟ آبادی است. گفتم بله. فرمودند برو آنجا. آنجا همه از شیعیان ما هستند. آنها کمکت می‌کنند. این جمله را که گفت، پرسیدم آقا، شما همراه من نمی‌آیی؟ گفت تو چطور داشتی مرا صدا می‌زدی؟ الان شرق و غرب عالم، هزاران نفر دارند می‌گویند یا اباصالح المهدی ادرکنی.

چهار قدم آمدم، به آن شهر و قریه رسیدم که آن نامردها که مرا رها کرده بودند تازه فردا رسیدند. توی آن شهر گشتم، گفتم عالم؟ گفتند سید مهدی قزوینی. رفتم نزد او، ماجرا را گفتم. چشم مرا بوسید، گفت تو نمی‌دانی؛ کسی را دیدی که موعود امم است. تو کسی را دیدی که تمنای دل کشته‌ی محراب بود. کسی را دیدی که شاه لب تشنه او را خوانده میان گودال.

بی‌تاب شدم. گفتم باز هم می‌توانم او را ببینم؟ گفت نمی‌دانم. راهی ندارد. اما نزدیک‌ترین راه به مهدی، حسین است. باید به کربلا بروی.

— چقدر کربلا بروم؟ چه زمانی بروم؟

(چقدر دلمان هوایت را کرده است، یا اباعبدالله! دلم هوای حرم کرده است، می‌دانی / دلم هوای دو رکعت نماز بالا سر.)

— چقدر بروم؟ گفت برو. چهل شب جمعه برو، بلکه فرجی شود. گفت پیغمبر که گر کوبی دری / عاقبت زآن در برون آید سری.

آقا، راست راستی ما آنچنان تمنای دیدنش را نداریم. این طور حاجتمان نیست که برای دنیایمان حاجتمان هست؛ که آقا، بیا تا جوانم بده رخ نشانم. این طور هستیم یا نیستیم که بی تاب دیدارش باشیم؟ می گوید اراده کردم چهل شب جمعه بیایم. ۳۹ هفته آمدم، شب جمعه آخر شد..

(هنوز هم تا چند سال پیش که ما نجف مشرف بودیم، همین طور بود که یک دفعه می آمدند شب جمعه، راه کربلا را می بستند. برای ما خیلی اتفاق افتاد. می آمدیم کربلا برویم، به ورودی که می رسیدیم می گفتند راه را بستند. چرا بستند؟ می گفتند نامنی و چنان است. ظاهراً این موضوع از آن موقع سابقه داشته است.)

او می بیند راه کربلا را بستند، می گویند فقط کسانی که مدرک کربلا را دارند می توانند بروند. مگر کسی که زیر سبیلی یک چیزی به مأمورها بدهد. می گوید من که نه مدرک کربلا داشتم، نه پولی داشتم. چی کار کنم؟ یا صاحب الزمان، من به هوای شما چهل شب جمعه به کربلا آمدم.

توی همان حال، یک دفعه چشمم افتاد به یک آقایی که این بار عمامه سفید سرشان بود. چون توی جمع مردم بودند، لباس طلاب عجم را پوشیده بودند. نگاه کردم دیدم وای! خودش است. من اصلاً غافل بودم. فقط دنبال این بودم که به کربلا برسم. من می خواستم کربلا بروم که او را ببینم. اشاره کردم آقا، می توانی بیایی مرا رد کنی؟ آمدند، دست مرا گرفتند، از جلوی چشم مأمورها مرا رد کردند. کسی ما را ندید. فرمودند حالا برو کربلا.

یعنی چی؟ او خواسته به کربلا برود که به امام زمان برسد. امام زمان دستش را گرفتند که مقصد کربلاست، من دستگیر هستم در راه کربلا.

یعنی امروز اگر صدایشان بزنی، امروز باورمان شود، چشمان فقط به ظهور و رجعت نباشد که باید باشد. منظورم انحصار است. امام زمان فقط امام زمان ظهور نیستند. امام زمان الان من هستند. امروز، پدرم است. امروز، آقا، امیر است. امروز، سید من است. امروز، پناه من است. امروز، دستگیر من است. امروز، کف من است. امروز، مأمور بالضيافة و الیجاره است. امروز، اگر دردمندی، صدایش بزنی. امام زمان، امام زنده‌ی ما هستند.

یک نکته را هم در پرائتز بگویم. رفقا، امروز کسانی که می‌گویند همه هیأت‌ها را غلو گرفته است، این طور نیست. بلکه هیأت‌ها را تقصیر گرفته است. من کار به شخص ندارم، به شعر کار دارم. که مداح می‌خواند: «آقا، می‌شنوی صدامو؟ می‌بینی گریه‌هامو؟» نه، نمی‌شنوم! پس تو این همه زیارت کربلا رفتی، خواندی: آقا جانم، می‌دانم یَرُونَ مَقَامِی وَ یَسْمَعُونَ کَلَامِی وَ یَرُدُّونَ سَلَامِی، اینها چی شد؟ اینها تقصیر است! اینها نشناختن مراتب اهل بیت است.

یک بحث دیگر هم داشتیم که بماند ان شاء الله ادامه‌اش.

وَ الله انْ قَطَعْتُمَا یَمِینِی... من که آمدم، اصلاً بنای روضه ما یک چیز دیگر بود. اما یا صاحب الزمان، من بی‌قیمتی که جز تو خریدار ندارم، زیاد شنیدیم هر کجا روضه رفتیم که امام زمان به روضه عمویشان اباالفضل حساس هستند. همه‌جا حاضر می‌شوند، اما روضه اباالفضل یک چیز دیگر است. آقا جان! ما روضه گرفتیم، قدم رنجه نمایید. یعنی من به درد نخور از شما دعوت کنم به این مجلس بیایید؟ سر ما دست کشیدن شما را نیاز دارد، یا صاحب الزمان.

ای حرمت قبله‌ی حاجات ما / ذکر تو تسبیح و مناجات ما / چهار امامی (نه، پنج امامی) که تو را دیده‌اند / دست علم‌گیر تو بوسیده‌اند / هر که به دردی و غمی شد دچار / گوید اگر یک صدوسی‌وسه بار / ای علم افراشته در عالمین / اکشف یا کاشف کرب الحسین / خسته اگر آمده، جانش دهی / از در لطف، تو امانش دهی.

از اول صبح، هی می‌آمد می‌گفت بروم؟ می‌گفتند عباسم داداشم... خیلی غربت توی این جمله است. ببین، خیلی غربت است امامی که ستون تمام عالم است، امامی که ستون تمام عوالم است، رو کنند بگویند: عباسم، اذا مَضِیتَ اِنْ بَعَثَ دَارِی اِلَی الخراب. بروی، خانه خراب می‌شوم اباالفضل!

همین هم شد! می‌گوید دیدم بابایم از کنار نهر علقمه دارند می‌آیند؛ یک دست گردن اسب، یک دست به کمر گرفتند، گاهی با سر آستین اشکشان را پاک می‌کنند. گفتیم بابا، اَیْنَ عَمِّی العباس؟ عمویم کجاست؟ هیچی نگفتند. آمدند، تا عمود خیمه را کشیدند، یعنی خیمه اباالفضل دیگر ساکن ندارد. تا عمود خیمه را کشیدند، نوشتند زینب کبری زدند توی سرشان: وَاضِیَعَتَاهُ! امان از اسیری.

یا رب مدد کن این فرَس برانم.. (این را خواندم که همه روضه‌خوان شویم)

یا رب مدد کن این فرَس برانم / تا آب را به خیمه گه رسانم / دارم دل شکسته و حزینی / وَ اللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي / إِنْني
أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي / وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ / نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ.

عمر سعد گفت چرا به او حمله نمی کنید؟ گفتند چه کسی می تواند جلوی ابوالفضل بایستد؟
حیله کردند. با حیله، عموی رقیه را کشتند.

(شاید عمرم کفاف نداد تا سوعا برایت روضه بخوانم، ابوالفضل. عوضش امشب برایت زار می زنم.)

یک حرام زاده ای از پشت نخلی، شمشیرش را به عمود آهین بست، دست راست ابوالفضل را از بدن جدا کرد.

چو دست راست جدا شد ز پیکر عباس / فلک گریست به حال برادرِ عباس / جهان به دیده ی سلطانِ اولیا، شب شد /
سپهر گفت اسیری نصیب زینب شد.

فَكَمِنْ مِنْ وَرَاءِ نَخْلَةٍ أُخْرَى حَكِيمٌ بِنِ طُفَيْلٍ، فَقَطَعَ يَسَارَهُ... دست چپ را هم قطع کردند.

یا بن الحسن به چشمتان آمدیم یا نیامدیم؟ آقا آمدید یا نیامدید؟ حاشا که به مجلس عمویتان سر نزنید آقا. یا بن
الحسن، یا بن الحسن، امشب ما را برای خودتان بخرید یا بن الحسن.

گفت دیگر چرا حمله نمی کنید؟ گفتند بین چطور ما را نگاه می کند؟ چه کسی می تواند به او نزدیک شود؟ گفت حمله
چشمانش را نشانه بگیر! فرمأه حرملة بِسَهْمٍ مُّحَدَّدٍ مَسْمُومٍ..

شما خار توی چشمت برود چقدر بی تاب می شوی؟ تیر توی چشم ابوالفضل رفت.. دست نبود تیر را بیرون بکشد..
خم شد.. با دو کُنده زانو تیر را بیرون بکشد.. کلاه خود از سرش افتاد.. فضر به بِعَمُودٍ مِنْ حَدِيدٍ...

برای دل ابوالفضل ناله بزن: یا حسین!

رحم الله من نادى يا حسين

اللهم عجل لوليک الفرج